

عبور از معیار در استخدام افعال قرآن

تاریخ دریافت: ۹۶/۹/۴ تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۰/۲۵

محمود طیب حسینی؛ دانشیار و عضو هیئت علمی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه
صدیقه موسوی؛ دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه کاشان (نویسنده مسئول)

چکیده

یکی از مباحث مهم در فهم دقیق آیات قرآن، توجه به چگونگی استخدام افعال در کلام الهی است. افعال از زوایای مختلفی قابل بررسی هستند. از جمله این ابعاد، زمان به کار رفته در افعال استعمال شده است. با تأمل در آیات قرآن مواردی مشاهده می‌شود که هر یک از افعال ماضی، مضارع و امر بر خلاف انتظار و مغایر با سیاق به جای یکدیگر به کار رفته‌اند. به نظر می‌رسد به کارگیری فعلی که با زمان دیگر افعال مورد استفاده در آیه یا مجموع سخن مطابقت ندارد، دارای نکاتی است که برجسته سازی آن مورد عنایت متکلم بلیغ بوده است. از جمله این نکات می‌توان تأکید بر وقوع فعل، تصویر سازی فعل برای مخاطب به هدف درک روشن‌تر، اظهار تمایل به وقوع فعل، تفخیم و بزرگداشت فعل و بالعکس بی اهمیت جلوه دادن صدور فعل از فاعل را برشمرد. مقاله پیش رو به روش توصیفی-تحلیلی نگارش یافته است.

کلید واژه‌ها: جانشینی افعال، زمان صرفی، زمان سیاقی، فعل ماضی، فعل مضارع، فعل امر.

طرح مسأله

مراجعه به قرآن کریم و دقت در آیات آن، توجه انسان را به، به کارگیری طیف متنوعی از هیئت‌های مختلف افعال جلب می‌کند. بدین معنا که گاه زمان فعل از سیر طبیعی و رایج موجود در کلام، خارج و به صیغه و زمان دیگری بیان می‌شود. نادیده گرفتن معیارهای معمول و خروج از این روند، ذهن را به سوی انگیزه و هدف قرآن کریم از این تغییر و تحولات، سوق می‌دهد که در نهایت منجر به کشف نکات بیانی و اهداف بلاغی شده، از ره آورد آن، جنبه‌ای از اعجاز بلاغی قرآن روشن و معانی دقیق و لطیفی به مخاطب منتقل می‌گردد.

این نوشتار در صدد یافتن این مطلب است که هدف قرآن کریم از جانشینی افعال و استعمال زمان به ظاهر مغایر با سیاق جمله یا افعال دیگر آن، چیست؟ چرا زمان حقیقی وقوع فعل نادیده انگاشته شده است؟ مثلاً در جایی که انتظار می‌رفت فعل مضارع به کار برده شود، چرا از فعل ماضی، استفاده نموده و یا بالعکس؟ یا در مواردی که انتظار کاربرد فعل امر می‌رفته است، به چه دلیل فعل ماضی یا مضارع، آورده است؟ این جابه‌جایی‌ها در صدد القاء چه مطالبی به مخاطب است؟

پیشینه تحقیق

در میان آثار دانشمندان قدیم به ویژه علمای بلاغت این بحث کم و بیش به چشم می‌خورد. به عنوان نمونه سکاکی در *مفتاح العلوم*، تفتازانی در *مطول* و ابن اثیر در *المثل السائر* به این بحث پرداخته‌اند. همچنین برخی از مفسران همچون طبرسی در *مجمع البیان*، فخرالدین رازی در *تفسیر کبیر*، زمخشری در *کشاف*، ابوحیان در *البحر المحیط*، علامه طباطبایی در *المیزان* و ابن عاشور در *التحریر و التنویر* به طور مختصر و پراکنده اشاراتی داشته‌اند.

ابن اثیر در خصوص اصل جایگزینی افعال و بلاغت آن چنین می‌گوید: «بدان که قطعاً در تغییر و دگرگونی واژگان از صیغه‌ای به صیغه دیگر، ویژگی و غرض خاصی نهفته که موجب این جایگزینی و جابه‌جایی شده است و جز عالم به فصاحت و بلاغت و آگاه از اسرار و رموز آن، کسی توان انجام آن را ندارد. این شیوه سخن را در هر کلامی نتوان یافت، چرا که یکی از دشوارترین و دقیق‌ترین فنون علم بیان است.» (ابن اثیر، ۱۴۲۰: ۱۲ / ۲)

تقسیم بندی زمان افعال

فعل در اصطلاح نحویون کلمه‌ای است که فی حد نفسه به یکی از زمانهای سه گانه (گذشته، حال و آینده) دلالت می‌کند. (جرجانی، ۱۴۰۳: ۱۶۸) «سیبویه» در این باره می‌گوید: «فعل همچون اسم، بر عمل و رخدادی دلالت می‌کند و بر زمان انجام کاری در زمان گذشته و یا زمان حاضر و یا آنچه در آینده اتفاق خواهد افتاد، بنا شده است.» (سیبویه، ۱۴۰۸: ۱ / ۱۲) تهانوی می‌گوید: از نظر نحویان، ماضی فعلی است که بر زمانی قبل از زمان تو دلالت می‌کند. همچنین فعل مضارع، مشترک بین حال و استقبال است که با قرینه در یکی از این دو معنا متعین می‌شود. (تهانوی، ۱۹۹۶: ۱۴۲۱/۲ و ۱۵۶۰) فعل امر نیز بر مطالبه انجام کار از فاعل مخاطب دلالت دارد چه بر وجه استعلا باشد یا نه؛ علامت آن نیز، حذف حرف مضارعه است. صرفیون فعل امر را مشتمل بر امر به لام و بدون آن می‌دانند. (همان: ص ۲۶۴)

سیوطی در *همع الهوامع* به پنج نظریه در رابطه با دلالت زمانی فعل مضارع، اشاره کرده است. ابن الطراوه بر این باور است که فعل مضارع تنها دلالت بر زمان حال دارد؛ چرا که مستقبل هنوز محقق نشده است. وقتی گفته می‌شود: «زید یقوم غدا» یعنی زید قصد دارد فردا به پا خیزد. در طرف مقابل زجاج معتقد است که فعل

مضارع تنها بر دلالت مستقبل صلاحیت دارد و منکر استعمال آن در زمان حال به جهت کوتاهی آن است. به این معنا که زمان حال به محض ادای حرفی از حروف، به گذشته تبدیل می‌شود. البته دیگران در پاسخ وی گفته‌اند که منظور از زمان حال حدّ فاصل بین ماضی و مستقبل نیست، بلکه مقصود ماضی غیر منقطع است. (منظور عملی است که از گذشته آغاز شده و تا کنون ادامه یافته است).

اکثر نحویون و از جمله سیبویه معتقدند که دلالت فعل مضارع بر هر دو زمان حال و مستقبل، حقیقت است؛ چرا که اطلاق آن بر هر یک از این دو زمان متوقف بر مجوز نیست؛ ولی اگر بر خلاف اطلاق، بر ماضی دلالت کند، به جهت نبود مجوز، مجاز است. الفارسی و ابن ابی ركب معتقدند که استعمال این فعل در زمان حال، حقیقت و در مستقبل مجاز است. سیوطی این نظر را به عنوان رأی مختار خود برگزیده است، به جهت اینکه وقتی فعل مضارع خالی از هر گونه قرائن باشد، شایستگی دلالت بر زمان حال را دارد و این همان شأن حقیقت است. با دخول حرف «س» این فعل، مفید استقبال شده چرا که علامت تنها بر فروع وارد می‌شود. (منظور این است که استعمال فعل مضارع در زمان حال اصل است).

ابن طاهر عکس این نظر را داشته و بر آن است که اصل حالت فعل انتظار وقوع آن و سپس حال و سپس ماضی است. پس دلالت فعل مضارع بر مستقبل ارجحیت دارد؛ (سیوطی، بی تا: ۱ / ۳۶-۳۷) اما برخی از محققان معاصر این انتقاد را بر گذشتگان مطرح می‌سازند که آنها در تعیین زمان فعل، تنها بر صیغه فعل تکیه کرده‌اند و سیاق و بافت کلامی را که فعل در آن به کار رفته، در نظر نگرفته‌اند.

آنها معتقدند زمان دو گونه است: ۱. زمان صرفی که زمان تحلیلی هم نامیده می‌شود و معنایی است که صیغه جدای از سیاق افاده می‌کند. ۲. زمان سیاقی یا ترکیبی که قرینه لفظی یا حالی آن را محدود کرده و منظور معنایی است که فعل در سیاق به آن دلالت دارد و به واسطه آن می‌توان به مراد متکلم دست یافت. همین

کلمه اگر از سیاق خارج شود، می‌تواند دلالت‌های مختلفی داشته باشد.
(هنداوی، ۲۰: ۱۴۲۹)

به عنوان نمونه می‌توان به فعل «أتی» در آیه مبارکه ﴿أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ﴾ (النحل: ۱۱) «فرمان خدا (برای مجازات مشرکان و مجرمان) فرا رسیده است برای آن عجله نکنید.» اشاره کرد، که بر اساس صیغه صرفی، بر زمان «گذشته مطلق» دلالت دارد، یعنی در زمان گذشته اتفاق افتاده و به پایان رسیده است. در صورتی که با توجه به سیاق عبارت، زمانی متفاوت با زمان صرفی خود را افاده می‌کند که دلالت بر زمان آینده است؛ چرا که قرینه لفظی «فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ» در ادامه آیه، نشانگر آن است که فعل «أتی» هنوز به وقوع نپیوسته است.

با توجه به سیاق و قرینه موجود نمی‌توان پذیرفت که فعل «أتی» بر زمان گذشته‌ای دلالت دارد که به وقوع پیوسته و پایان یافته است، بلکه می‌بایست به جمع میان دو دلالت صرفی و سیاقی در فعل «أتی» قائل شد؛ چرا که منظور از به‌کارگیری فعل «أتی» برای زمان آینده‌ای که متضمن دلالت فعل ماضی نیز باشد، همان قطعیت و حتمیت وقوع فعل است. گویی که مقصود آیه، بیان وقوع حتمی و قطعی عبارت «أتی أمر الله» در زمان آینده است. یعنی «الأمر الموعود به بمنزله الآتی المتحقق من حیث إنه واجب الوقوع» (بیضاوی، ۱۴۱۸: ۳/ ۲۱۹) اتفاقی که وعده وقوع آن داده شده به منزله آینده حتمی الوقوع است به طوری که در قطعیت، همچون فعلی است که در گذشته اتفاق افتاده و نمی‌توان به وقوع آن شک داشت.

حالات جانشینی افعال در آیات قرآن

در بررسی آیات قرآنی می‌توان شش حالت در تغییر و جانشینی افعال (یعنی استفاده از یک صیغه به جای صیغه دیگر و به عبارتی استفاده از افعال مغایر با سیاق آیه در قبل یا بعد فعل) مشاهده نمود.

۱. عدول از فعل مضارع به ماضی

در این حالت فعل ماضی جایگزین فعل مضارع می‌گردد. ابن اثیر در مورد این جایگزینی می‌گوید: «فایده خبر از آینده با فعل ماضی این است که هرگاه حادثه‌ای که هنوز اتفاق نیفتاده و در آینده رخ خواهد داد، به وسیله فعل ماضی بیان شود، در واقع وقوع آن فعل بسی مؤکدتر و چنین بیانی بسیار بلیغ تر است؛ چرا که فعل ماضی بر امری دلالت دارد که انجام شده و پایان پذیرفته است و وقتی با هیئت ماضی از آینده خبر داده می‌شود که وجود آن فعل، در آینده دارای عظمت و جودی باشد». (ابن اثیر، ۱۴۲۰: ۱۵/ ۲)

به عنوان نمونه آیه مبارکه ﴿يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَ بئسَ الْوَرْدُ الْمَوْرُودُ﴾ (هود: ۹۸) «او در روز رستخیز، پیشاپیش قومش می‌آید و آنان را به دوزخ درمی‌آورد و بد آبشخوری است که بدان درمی‌آیند.»

در این آیه شریفه که حاوی اخبار از سرگذشت فرعون در روز قیامت است، از فعل مضارع «يقدم» به فعل ماضی «اوردهم» عدول شده است، در حالی که بنا بر مقتضای ظاهر آیه، می‌بایست فعل «یوردهم» استعمال می‌شد؛ چرا که این فعل دلالت بر امری دارد که هنوز اتفاق نیفتاده است و متعلق به زمانی در آینده، یعنی روز قیامت است. فخر رازی سرّ تغییر زمان فعل و جایگزینی فعل ماضی به جای مضارع در بافت این آیه را اینگونه تحلیل نموده است: «فعل ماضی بر امری دلالت دارد که واقع شده و صبغه وجودی پیدا کرده، راهی بر دفع آن وجود ندارد. بنابراین از لفظ مستقبل به ماضی تعبیر کرد تا بر نهایت مبالغه نسبت به ورود در آتش دلالت کند. (فخرالدین رازی، ۱۴۲۰: ۳/ ۳۹۴)

گاهی نیز جایگزینی فعل ماضی به جای فعل مضارع بر این نکته بلاغی اشاره دارد که مفهوم فعل ماضی پیش از فعل مضارع اتفاق خواهد افتاد. مانند آیه مبارکه ﴿وَ

يَوْمَ نُسِيرُ الْجِبَالَ وَ تَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَ حَشَرْنَا هُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا ﴿٤٧﴾ (الكهف: ٤٧)
 «و روزی را به خاطر بیاور که کوهها را به حرکت درآوریم و زمین را آشکار (و
 مسطح) می‌بینی و همه آنان [انسان‌ها] را برمی‌انگیزیم و احدی از ایشان را فروگذار
 نخواهیم کرد».

در این آیه بعد از فعل مضارع «نُسِيرُ» از فعل ماضی «حَشَرْنَا هُمْ» استفاده شده است.
 به گفته زمخشری این جا به جایی در زمان فعل نشانه این است که محشور و
 مبعوث ساختن آنان در روز قیامت، پیش از به حرکت درآوردن کوهها و بروز و
 ظهور زمین اتفاق خواهد افتاد تا آنان نیز شاهد و ناظر آن اتفاقات شگرف و عظیم
 باشند، گویی آیه چنین بیان شده است «وحشرناهم قبل ذلک» (زمخشری، ۱۴۰۷: ۲
 / ۷۲۶) گرچه ابن عاشور معتقد است استفاده از فعل ماضی «حشرنا» و عطف آن بر
 فعل مضارع «نُسِيرُ» برای تأکید بر محقق الوقوع بودن فعل «حشر» است. (ابن
 عاشور، بی تا: ۷۹/۱۵)

در برخی موارد نیز فعل ماضی جایگزین فعل مضارع شده تا بر رغبت و تمایل در
 وقوع آن فعل دلالت داشته باشد. مانند آیه مبارکه ﴿يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا
 أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ
 خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾ (البقره: ۲۱۵) «از تو سؤال می‌کنند چه چیز انفاق کنند؟ بگو:
 «هر خیر و نیکی (و سرمایه سودمند مادی و معنوی) که انفاق می‌کنید، باید برای
 پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و مستمندان و در ماندگان در راه باشد و هر کار
 خیری که انجام دهید، خداوند از آن آگاه است».

در این آیه کریمه از فعل مضارع «يُنْفِقُونَ» به فعل ماضی «أَنْفَقْتُمْ» تغییر و جایگزینی
 رخ داده که بر اساس سیاق و بافت معمول آیه، می‌بایست به شکل «يَسْأَلُونَكَ مَاذَا
 يُنْفِقُونَ، قل ما تنفقون ...» می‌آمد. چرا که جواب سؤال «ماذَا يُنْفِقُونَ» به شکل

ساختار شرط آمده است و ساختار شرط بر آینده دلالت دارد. ابن جنی در این باره می‌گوید: در عبارت «إِنْ قَمْتَا قَمْتًا» الفاظ به صورت ماضی (گذشته) بیان شده؛ اما در معنا بر مضارع (مستقبل) دلالت دارد، یعنی در تعبیر از معنا و مفهومی که وقوع آن محتمل و مورد تردید است، از لفظ ماضی که قطعیت و حتمیت را نشان می‌دهد، استفاده شده که گویی آن عمل اتفاق افتاده، نه اینکه مورد انتظار و محتمل باشد. (ابن جنی، بی‌تا: ۳/ ۱۰۷) به همین خاطر نیز نحویان آن را به مضارع و مستقبل تأویل می‌کنند.

ابن عاشور می‌گوید: هدف و دلالت بلاغی کاربرد فعل ماضی در این آیه، هرچند که در معنا بر آینده دلالت دارد، بیان میل و علاقه گوینده به وقوع فعل اتفاق و تشویق و تحریض مخاطبان به انجام آن است، گویی این عمل از آنان سر زده و آیه در صدد اخبار از آن است. (ابن عاشور، بی‌تا: ۳۰۱/۲)

گاهی نیز بر عکس آیه قبل، جایگزینی فعل ماضی به جای فعل مضارع، بر رغبت و علاقه گوینده در عدم انجام و وقوع فعل مورد نظر و تشویق مخاطبان به دوری از آن، دلالت دارد. مانند آیه مبارکه ﴿وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾ (لقمان: ۱۲) «ما به لقمان حکمت دادیم (و به او گفتیم): شکر خدا را بجای آور هر کس شکرگزاری کند، تنها به سود خویش شکر کرده و آن کس که کفران کند، (زیانی به خدا نمی‌رساند) چرا که خداوند بی‌نیاز و ستوده است».

فخر رازی می‌گوید: در این آیه از عمل «شکر» با فعل مضارع و از عمل «کفر» با فعل ماضی تعبیر شده است، هر چند اگر فعل شرط، ماضی باشد، باز در معنا بر مضارع دلالت می‌کند، مانند: عبارت «من دخل داری فهو حرّ» و «من یدخل داری فهو حرّ» اما در حقیقت به کارگیری این دو هیئت متفاوت، توجه دادن مخاطب به این نکته است که شایسته است شکر به خاطر تکرار نعمت‌های الهی، در هر زمان تکرار شود، چرا که هیچ کس قادر به انجام شکر کامل نیست.

چنانچه در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا﴾ (النحل: ۱۸) «و اگر نعمتهای خدا را بشمارید، هرگز نمی‌توانید آنها را احصا کنید». شاید بتوان گفت که سرّ آنکه کفر به لفظ ماضی آمده است این است که گوینده به جهت بی- رغبتی نسبت به آن، مطلب را با فعل ماضی آورده است، گویا کفر یک بار در گذشته اتفاق افتاده و تمام شده و دیگر ادامه پیدا نخواهد کرد.

۲. عدول از فعل ماضی به مضارع

ابن اثیر در مورد عطف مستقبل بر ماضی می‌گوید: «این پدیده، گاهی بلاغی است که در این صورت از زمان گذشته به وسیله مضارع خبر داده می‌شود و گاهی غیر بلاغی است که در اینصورت مستقبل، دلالت بر همان معنای مستقبل دارد و فعل مستمرّ الوجود است».

در نوع اول که فعل مضارع بر امری دلالت دارد که در گذشته صورت گرفته است، مقصود به تصویر کشیدن و تجسم کردن چگونگی وقوع فعل در زمان گذشته است، به طوری که گویی آن عمل در حال حاضر و در مقابل دیدگان مخاطب در حال به وقوع پیوستن است. وی در ادامه می‌گوید: «وقتی با فعل مضارع از ماضی خبر داده می‌شود به جهت حاضر کردن صورت آن است به گونه‌ای که شنونده احساس کند در حال مشاهده آن واقعه است؛ حال آنکه فعل ماضی به این اندازه قابلیت ندارد. او در پاسخ کسانی که معتقدند فعل ماضی نیز قابلیت به تصویر کشیدن فعل را دارد، می‌گوید: ایجاد تصور یک واقعه در ذهن با استعمال هر دو صیغه محقق می‌شود، لیکن فعل مضارع در تحریک قوه خیال قوی‌تر است، چرا که به گونه‌ای صورت فعل را در پیش چشم مخاطب حاضر می‌کند که گویی وی در حال مشاهده صدور فعل از فاعل است».

در مورد نوع اول می‌توان به این آیه مبارکه اشاره کرد: ﴿وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ﴾ (فاطر: ۹) «خداوند کسی است که بادهای را فرستاد تا ابرهایی را به حرکت درآورند سپس ما این ابرها را به سوی زمین مرده‌ای راندیم و به وسیله آن، زمین را پس از مردنش زنده می‌کنیم رستاخیز نیز همین گونه است.» اینکه چرا فعل «تُثِيرُ» به صورت مضارع استعمال شده، در حالی که فعل‌های قبل و بعد از آن «ارسل» و «سُقناه» ماضی هستند، به این جهت است که این امر حکایت حالتی است که بادهای ابرها را برمی‌انگیزند، تا این صحنه شگفت که بر قدرت الهی دلالت دارد، به تصویر کشیده شود. (ابن اثیر، ۱۳۹۹: ۱۳/۲-۱۶) سکاکی در مورد این آیه می‌گوید: استعمال فعل مضارع «تثیر» برای حاضر کردن صحنه بدیع برانگیختن ابرهاست که دلالت بر قدرت ربانی پروردگار دارد. این ابرهای پراکنده در پیش چشم انسان به سان قطعات پنبه زده شده متصور شده، آنگاه به یکدیگر ضمیمه شده، به حالات و کیفیات مختلفی تغییر می‌یابند، تا اینکه دوباره متراکم شوند. این شیوه بیان بلغاست که چنانچه مقام اقتضای آن را داشته باشد، از آن بهره می‌برند. (سکاکی، ۱۴۰۷: ۲۴۷)

این روش بیان، در آیات بسیاری از قرآن کریم به چشم می‌خورد که از جنبه‌های زیباشناختی کلام وحی به شمار می‌رود، به گونه‌ای که قرآن گاه وقایع مربوط به گذشته‌های دور را از اعماق تاریخ بیرون کشیده، به صورت روشن در مقابل دیدگان مخاطب به تصویر می‌کشد. از جمله در آیه مبارکه ﴿لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ رُسُلًا كَلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَ فَرِيقًا يَقْتُلُونَ﴾ (المائدة: ۷) «ما از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم و رسولانی به سوی آنها

فرستادیم (ولی) هر زمان پیامبری حکمی بر خلاف هوسها و دلخواه آنها می آورد، عده ای را تکذیب می کردند و عده ای را می کشتند.»

همچنان که ملاحظه می شود، در این آیه، سیاق افعال بر کاربرد افعال ماضی «أخذنا»، «أرسلنا»، «جاءهم» و «كذبوا» بنا نهاده شده؛ اما به یکباره از فعل ماضی به ویژه فعل «كذبوا»، به فعل مضارع «يَقْتُلُونَ» منتقل شده است. بنا بر سیاق آیه، می بایست از تعبیر «فريقاً كذبوا و فريقاً قتلوا» استفاده می شد؛ زیرا آیه شریفه در صدد گزارشی از وقایع گذشته بوده و به طور طبیعی و طبق قواعد زبان باید از فعل ماضی استفاده شود. این جانشینی فعل مضارع به جای فعل ماضی با هدف تصویرسازی و تجسم فعل «قتل» در اذهان مخاطبین صورت پذیرفته است. زمخشری در این باره می گوید: از فعل «يَقْتُلُونَ» جهت حکایت حالت ماضیه (گذشته) استفاده شده تا شدت ناخوشایندی و کراهت قتل، بیان و آن حالت بسیار ناپسند در زمان حال نیز به تصویر کشیده شود، تا در نهایت منجر به تعجب مخاطبین از این عمل شود. (زمخشری، ۱۴۰۷: ۱/۶۶۳) برخی نیز معتقدند علت استفاده از فعل مضارع اشاره به این نکته است که تکذیب و کشتن انبیا در گذشته، سیره آنها بوده و در آینده نیز اگر به پیامبری دسترسی پیدا کنند او را تکذیب کرده و خواهند کشت. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۳/۳۵۰)

به عنوان نمونه دیگر در جانشینی فعل مضارع به جای ماضی به هدف تصویر سازی، می توان به این آیه کریمه اشاره کرد: ﴿وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ...﴾ (هود: ۳۸) «و (نوح) کشتی را می ساخت و هر بار که سرکردگانی از قومش بر او می گذشتند او را به ریشخند می گرفتند.» اگرچه ساخت کشتی توسط حضرت نوح، مربوط به زمانی قبل از اخبار از آن است؛ ولی کاربرد فعل مضارع «یصنع» این توانایی را به مخاطب می دهد تا صبر و استقامتی را که

ایشان در ساخت کشتی از خود نشان داد مجسم کرده، برای خود به تصویر بکشد.
(غرمان العمری، ۱۴۲۹: ۱۷۴)

گاه کاربرد این اسلوب برای جلب توجه مخاطب به نکته خاصی است: آیه شریفه ﴿وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَ يَدْرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ﴾ (الرعد: ۲۹) «و آنها که بخاطر ذات (پاک) پروردگارشان شکیبایی می‌کنند و نماز را برپا می‌دارند و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم، در پنهان و آشکار، انفاق می‌کنند و با حسنات، سیئات را از میان می‌برند پایان نیک سرای دیگر، از آن آن‌هاست.»

این آیه در ادامه آیاتی است که به ویژگی‌های اولوالالباب اشاره می‌کند. همانطور که ملاحظه می‌شود، بعد از سه فعل ماضی «صبروا»، «اقاموا» و «انفقوا» از فعل مضارع «یدرون» استفاده شده است. ابن عاشور دلیل این تغییر زمان را اینگونه تحلیل کرده است که به خاطر عنایت خاصی که خداوند نسبت به صبر، نماز و انفاق داشته است آنها را به صورت ماضی بیان کرده؛ چون آنها افضل اعمال هستند؛ اما عنایت در صبر این بوده که اوصاف مذکور جز با تکیه بر صبر، تحقق نمی‌یابد و به طور خلاصه صبر است که باعث صدور حسنات و استقامت داشتن در آنها می‌شود و بدین جهت آن را به لفظ ماضی آورده است.

نماز نیز ستون دین است و خواص صبر در نماز نیز موجود است. اصل در انفاق نیز، زکات است که عمدتاً بعد از نماز ذکر شده است و این نشان دهنده اهمیت دین، نسبت به آن است و امری است که انجام آن برای افراد غالباً دشوار است؛ (ابن عاشور، بی‌تا: ۱۲/۱۲۵) اما علامه طباطبایی تحلیل دیگری دارد و آن اینکه مقصود بالاصاله، همان سه جمله اول است که مربوط به عمل صالح، یعنی انجام واجبات و ترک محرمات است و جمله چهارمی که راجع به تدارک و تلافی خللی است که احیاناً در عمل پدید می‌آید، مقصود بالتبع است نه بالاصاله؛ چنانچه همه

این افعال با هیئت مضارع بیان می‌شد، نکته لطیف اصالت داشتن اعمال صالح و تبعی بودن تدارک کاستی‌ها از آن فهمیده نمی‌شد. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۱/۳۴۶)

گاهی نیز فعل مضارع منفی جانشین فعل ماضی منفی می‌شود که در این صورت، تأکید نفی را افاده می‌کند، نه تصویرسازی آن رخداد و حادثه که در مضارع مثبت، شاهد آن هستیم. ابن جنی در این باره می‌گوید: «در عبارتی همچون «لم یقم زید» از فعل مضارع استفاده شده است، هرچند که معنای آن ماضی است. دلیل آن نیز به مقدم بودن مضارع بر ماضی باز می‌گردد. به این اعتبار که اصل در حوادث و افعال، معدوم بودن آنها و سپس اتفاق افتادنشان در آینده است. بنابراین مضارع به دلیل اینکه هنوز اتفاق نیفتاده، معدوم است؛ اما ماضی اتفاق افتاده و پایان پذیرفته است. از این رو اگر مضارع که از این حیث اصل است نفی شود، بالطبع ماضی که فرع به حساب می‌آید، به نفی اولی است». (ابن جنی، بی‌تا: ۱۰۷/۳) با این توضیح، در این نوع نفی، تأکید وجود دارد.

با توجه به این نکته می‌توان به راز جایگزینی فعل مضارع منفی به جای ماضی منفی در این آیه مبارکه پی برد ﴿وَلَقَدْ أَخَذْنَاَهُمْ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَ مَا يَتَضَرَّعُونَ﴾ (المؤمنون: ۷۶) «ما آنها را به عذاب و بلا گرفتار ساختیم (تا بیدار شوند)؛ اما آنان نه در برابر پروردگارشان تواضع کردند و نه به درگاهش تضرع می‌کنند».

بر اساس سیاق موجود انتظار می‌رفت که این آیه به عبارت «وما تضرعوا» ختم شود. ابن عاشور در این باره می‌گوید: به‌کارگیری صیغه مضارع در فعل «يَتَضَرَّعُونَ» بر تجدد نفی دلالت دارد و تجدد نفی، استمرار عدم تضرع را می‌رساند که نوعی تأکید است. (ابن عاشور، بی‌تا: ۸۲/۱۸) بنابراین می‌توان چنین نتیجه گرفت که فعل مضارع «وَمَا يَتَضَرَّعُونَ» بر خلاف انتظار و اقتضای سیاق آیه، جایگزین فعل ماضی «ما تضرعوا» شده تا بر نفی کوچک‌ترین حالت تضرع آنان

تأکید کند. به طوری که اگر از تعبیر «ما تضرعوا» استفاده می‌شد، گویی این معنا به مخاطبین القاء می‌شد که آنان جهت رفع بلا و عذاب تضرع داشته‌اند؛ اما آنچنان که باید و شاید، تضرع نکرده‌اند.

فخررازی در مورد مستقبل آمدن فعل «یتضرعون» می‌گوید: خداوند در صدد بیان آن است که ما آنها را به جهت آزمایش به بلا مبتلا کردیم؛ ولی از آنها فروتنی و تواضع در برابر خدا ندیدیم و عادت آنها در هنگام سختی این نیست که به درگاه خداوند تضرع داشته باشند، تا اینکه عذاب الهی بر آنها نازل شود. (فخرالدین رازی، ۱۴۲۰: ۲۳/۲۸۹) همچنین شاید بتوان اینگونه تحلیل کرد که اگر از تعبیر «ما تضرعوا» استفاده می‌شد دلالت بر این می‌کرد که آنها در ابتدا تضرع نکردند؛ اما ممکن است بعداً متنبه شده، توبه کرده و تضرع کرده‌اند؛ اما عدول به صیغه مضارع دلالت دارد به اینکه که حال اعراض آنها و عدم تضرعشان، پیوسته ادامه یافته است.

ابن اثیر در مورد نوع دوم عطف مضارع بر ماضی که دلالت بر تجدد و استمرار دارد، این آیه شریفه را آورده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾ (الحج: ۲۵) «کسانی که کافر شدند و مؤمنان را از راه خدا بازداشتند». در این جا از فعل ماضی «کفروا» به فعل مضارع «یصدون» عدول شده است. علت آن است که کفر آنها در گذشته اتفاق افتاده و بعد آن کفر دوّمی تجدید نشده؛ ولی باز داشتن آنها از راه خدا در زمان‌های بعدی تکرار شده و وجودش پایان نمی‌پذیرد.

نمونه دیگر: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتَصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ﴾ (الحج: ۶۳) «آیا ندیدی خداوند از آسمان، آبی فرستاد و زمین (بر اثر آن) سرسبز و خرم می‌گردد؟! و خداوند لطیف و آگاه است.» با توجه به سیاق، انتظار فعل «فاصبحت» می‌رود؛ ولی فعل مضارع «تصبح» به کار رفته است و اشاره به این

است که ریزش باران انجام شده و به پایان رسیده؛ ولی آثار آن که سبزی زمین است باقی است و تمام نشده است. (ابن اثیر، ۱۳۹۹: ۱۵/۲) به نظر می‌رسد اگرچه در دو مثال اخیر فعل مضارع در معنای اصلی یعنی تجدد و استمرار به کار رفته و ابن اثیر آن را جزء مواردی که نکته بلاغی ندارد ذکر کرده است؛ ولی در حقیقت استفاده از این ترکیب (عطف مضارع بر ماضی) اوج بلاغت آیه است و متکلم بلیغ با این کار در صدد رساندن نکته‌ای بوده است که شایسته است در ضمن بررسی افعال مورد توجه قرار گیرد.

۳. عدول از فعل امر به مضارع

تفتازانی می‌گوید: «جمله خبریه‌ای که به جای انشاء می‌آید، اگر فعل مضارع داشته باشد دارای اهداف بلاغی متنوعی است. از جمله آنها خودداری کردن از استفاده از فعل امر، به صورت مستقیم است. چرا که به هر حال صیغه امر دالّ بر استعلا است و این با ادب و تواضع گوینده منافات دارد و به همین خاطر خواسته‌اش را با فعل مضارع بیان می‌کند تا از این حالت برتری‌جویانه پرهیز کرده باشد. مثل اینکه عبد به مولای خود می‌گوید: «يَنْظُرُ الْمَوْلَى عَلَيَّ سَاعَةً» به جای اینکه بگوید: «أَنْظُرُ إِلَيْكَ سَاعَةً» یعنی به جای فعل امر «أَنْظُرُ» از فعل مضارع «يَنْظُرُ» استفاده می‌کند. گاهی نیز متکلم به این وسیله مخاطب را بر فعل مورد نظر خود وادار می‌کند. مثلاً به جای جمله «اِئْتِنِي غَدًا» از جمله «يَأْتِينِي غَدًا» استفاده می‌کند. در واقع با این کار با گفتن "فردا به نزد من می‌آید" به جای استفاده از فعل امر "فردا نزد من بیا" از آمدن مخاطبی که هنوز نیامده خبر می‌دهد تا مخاطب که مایل نیست کلام متکلم دروغ از کار درآید، حتماً فردا بیاید. در حقیقت گوینده به شکل لطیفی او را به این کار وادار می‌کند.

گاهی نیز هدف از این کار، مبالغه در طلب انجام کار از مخاطب است تا نسبت به فرمانبرداری آن سرعت به خرج دهد. یا به قصد درخواست عجله از مخاطب برای رسیدن به مطلوب از این نحوه بیان استفاده می‌شود. یا اشاره به این است که مطلوب مورد نظر، به خاطر قوت داشتن اسباب مورد نیاز در وقوع فعل، قریب الوقوع است.» (تفتازانی، ۱۴۲۲ق/ ۴۳۳) برای نمونه به دو آیه شریفه ﴿وَالْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ﴾ (البقره: ۲۲۸) «زنان مطلقه، باید به مدت سه مرتبه عادت ماهانه دیدن (و پاک شدن) انتظار بکشند.» ﴿وَالْوَالِداتُ يُرْضَعْنَ أَوْلادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ﴾ (البقره: ۲۳۳) «مادران، فرزندان خود را دو سال تمام، شیر می‌دهند.» می‌توان اشاره کرد.

زمخشری می‌گوید: «یتربصن» هر چند به صورت خبری آمده است؛ ولی در مقام امر است، یعنی در اصل «ولیتربصن المطلقات» بوده است و به منظور تأکید بر مأمور به، به صورت خبری آمده و اشاره به این است که امر واجب شده به سرعت تلقی شده است. گویی زنان مطلقه در برابر فرمان انتظار تسلیم شده و اطاعت امر کرده‌اند و آیه در صدد گزارش از آنچه اتفاق افتاده است. (زمخشری، ۱۴۰۷: ۲۷۰/۱)

فخر رازی تحلیل متفاوتی ارائه داده مبنی بر اینکه عدول از فعل امر به مضارع برای این است که چنانچه با ساختار امر به زنان دستور نگه داشتن عده داده می‌شد، این توهم پیش می‌آمد که گذراندن این دوره حتماً باید با نیت همراه شود، تا زن امر پروردگارش را اطاعت کرده باشد. در اینصورت اگر زنی همسرش از دنیا می‌رفت و او از این امر بی‌خبر می‌ماند و مدت عده به پایان می‌رسید، با اتمام دوره، مقصود حاصل نمی‌شد. اما عدول از امر به مضارع، حاوی این مطلب است که چه زن از شروع زمان عده آگاهی یابد یا خیر و چه با رضایت وارد این دوران شود یا با

غضب، مقصود حاصل شده است. (فخرالدین رازی، ۱۴۲۰: ۶/۴۳۴) می‌توان گفت این نحوه از بیان، نوعی آسان‌گیری از جانب خداوند نسبت به بندگان است.

همچنین فعل «یُرِضِعَنَّ» هرچند به صورت خبری ذکر شده است؛ اما مراد از آن این است که مادران باید دو سال به فرزندان خود شیر دهند و به منظور تأکید و برجسته نمودن آن، فعل به صورت خبری آمده است. (همان، ج ۱، ص ۲۷۸) گرچه ابن عاشور معتقد است منظور از استعمال این فعل، وجوب شیر دادن مادران نیست؛ چون در سیاق آیات مربوط به زنهاى مطلقه آمده و در ادامه آیه می‌فرماید: ﴿وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ﴾ (البقره: ۲۳۳) «اگر خواستید برای شیردهی کودک دایه ای استخدام کنید مانعی ندارد». پس در حقیقت آیه در صدد اثبات حق شیردهی برای مادرانی است که از همسران خود طلاق گرفته‌اند. (ابن عاشور، بی‌تا: ۲/۴۰۹)

برای فعل خبری در معنای نهی، می‌توان به آیه شریفه ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾ (الواقعه: ۷۹) اشاره کرد. به عقیده برخی، آیه شریفه در صدد نهی از دست زدن و لمس کردن آیات قرآن، بدون طهارت است. (سیوطی، محلی، ۱۴۱۶: ۵۴۰ و زمخشری، ۱۴۰۷ق: ۴/۴۶۹) با توجه به این که این گونه استعمال دارای توسعه معنایی است، برخی مفسران مثل علامه طباطبایی ضمن طرح احتمال معنای انشاء در آیه، احتمال خبری بودن این جمله را تقویت کرده و می‌گویند: سیاق آیه بر بزرگداشت امر قرآن دلالت می‌کند و در صدد تجلیل از قرآن است؛ بنابراین مناسب است «مس» به معنای علم گرفته شود و آیه اینگونه معنا شود که جز مطهران که خداوند آنها را از رجس گناهان و پلیدی ذنوب یا از چیزی عظیم‌تر از آن که عبارت از تعلق به غیر خدا است پاک کرده است، کسی عالم به معارف ناب قرآن نمی‌شود. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ۱۳۷/۱۹)

همچنین در آیه شریفه ﴿وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَأَنْفُسِكُمْ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ﴾ (البقره: ۲۷۲) «و آنچه را از خوبیها و اموال انفاق می کنید، برای خودتان است (ولی) جز برای رضای خدا، انفاق نکنید!» فعل مضارع «تُنْفِقُونَ» اگرچه به معنای خبری به کار رفته؛ اما در مقام نهی است، یعنی مراد آیه این است که جز به خاطر کسب خشنودی خداوند، انفاق نکنید تا این انفاق برایتان سودمند باشد و چون بر این مطلب عنایت خاصی داشته، از شیوه خبر در مقام انشاء استفاده کرده است. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۶۶۴/۲ و ابن عاشور، بی تا: ۵۴۱/۲) سیوطی می گوید: گاهی نیز فعل مضارع معنای دعایی دارد، مانند: (ایاک نستعین) (الفاتحه: ۵) که در حقیقت به معنای «اعنا» است. (سیوطی، ۱۳۹۴، ج ۳، ص ۲۵۸)

۴. عدول از فعل امر به ماضی

برخی معتقدند: اگر در جمله خبریه ای که به جای انشاء به کار رفته فعل ماضی استعمال شده باشد، به خاطر تَفْأَل (فال نیک زدن) یا اظهار حرص (ابراز میل و رغبت به وقوع مقصود) در وقوع فعل است. برای تَفْأَل می توان جمله «وَفَقَّكَ اللَّهُ لِلتَّقْوَى» را مثال آورد که به مخاطبی که هنوز توفیق الهی شامل حالش نشده گفته می شود و استفاده از فعل ماضی «وَفَقَّكَ» کنایه از این است که گویی خداوند در گذشته تو را به کار نیک موفق کرده است. جمله ای مثل «رَزَقَنِي اللَّهُ لِقَائِكَ» می تواند نشان دهنده ابراز میل و رغبت به وقوع مقصود باشد. یعنی چون متکلم به این مطلوب، بسیار تمایل داشته، آن را نزد خود حاصل شده یافته و از آن به فعل ماضی تعبیر کرده است؛ چون طبیعتاً انسان به گونه ای است که وقتی به چیزی بسیار علاقه داشته باشد، آن را انجام شده می بیند. (تفتازانی، ۱۴۲۲: ۴۳۲) گاهی هم فعل ماضی برای افاده معنای نفرین به کار می رود. (سیوطی، ۱۳۹۴: ۲۵۸/۳)

به عنوان نمونه قرآنی می‌توان به آیه شریفه ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا﴾ (المائده: ۶۴) «و یهود گفتند: دست خدا (با زنجیر) بسته است.» دستهایشان بسته باد! و به خاطر این سخن، از رحمت (الهی) دور شوند، اشاره کرد. یکی از احتمالات در مورد فعل ماضی «غَلَّت» این است که معنای انشایی داشته و در واقع خداوند در این آیه تعلیم می‌دهد که چگونه قوم یهود مورد نفرین قرار گیرد. (فخرالدین رازی، ۱۴۲۰ق: ۱۲/ ۳۹۴)

زمخسری دو احتمال معنایی در مورد این نفرین مطرح می‌کند: یکی اینکه به معنای عجز و دست بستگی و سلب قدرت برای آن‌ها باشد و دیگری اینکه نفرین آن‌ها به بسته شدن حقیقی دست‌هایشان در دنیا، با به اسارت در آمدن باشد و همچنین در قیامت که با دست‌های بسته در حالی که در آتش به زنجیر کشیده شده‌اند، حاضر می‌شوند.

ابن عاشور در مورد «لُعِنُوا» می‌پذیرد که این فعل نیز اگرچه خبری است؛ اما در مقام نفرین بر آن‌ها گفته شده است. اگرچه، احتمال دیگر این است که آیه در صدد اخبار از این مطلب است که یهود به دلیل گفتن جمله «غَلَّتْ أَيْدِيهِمْ» از رحمت خداوند دور شدند. (ابن عاشور، بی‌تا، ج ۵، ص ۱۴۶) همانطور که در مورد «غَلَّتْ أَيْدِيهِمْ» یکی از احتمالات این است که منظور نفرین نباشد، بلکه از اخبار غیبی بوده و اخبار به عذابی باشد که یهود در کیفر این گفتار ناروا و جسارت به پروردگار به آن مبتلا می‌شوند. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ۶/ ۳۳)

همچنین آیه شریفه ﴿قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ﴾ (الذاریات: ۱۰) «کشته باد دروغگویان و مرگ بر آن‌ها» که فعل «قُتِلَ» اگرچه به صورت ماضی مجهول آمده؛ اما به معنای نفرین است و مقصود از قتل این است که خدا کسانی را که از روی حدس و بدون هیچ پشتوانه و حجتی حرفی می‌زنند هلاک کند. به همین خاطر جمله «قاتله الله» بسیار

استعمال شده و به معنای لعن و تحقیر و تعجب از بدی حال کسی که مورد نفرین قرار گرفته است. (ابن عاشور، بی تا: ۱۲/۲۷)

همچنین آیه ﴿قَاتِلْهُمْ اللَّهُ أَمِّي يُؤْفِكُونَ﴾ (التوبه: ۳۰) «خدا آنان را بکشد، چگونه از حق انحراف می یابند؟» که استعمال «قاتلهم» هم تعجب از عمل زشت را می رساند و هم ساختار مفاعله برای مبالغه در دعا به کار می رود، یعنی «قتلهم الله قتلا شديدا» (ابن عاشور، بی تا: ۷۰/۱۰)

۵. عدول از فعل ماضی به امر

در اینگونه موارد در سیاق آیاتی که فعل ماضی در آن به کار رفته، فعل امری مشاهده می شود که نمی تواند حقیقتاً به معنای امر باشد و استعمال آن دارای غرض بلاغی است. ابن اثیر در مورد این جایگزینی می گوید: «این امر نشانه تأکید بر فعلی است که به هیئت امری بیان شده و اهتمام نسبت به آن را می رساند. وی معتقد است عدول از یک صیغه به صیغه دیگر، اقتضای کلام بوده و تنها آشنای با رموز و اسرار فصاحت و بلاغت، می تواند آن را به کار بندد؛ چرا که فهم آن دقیق بوده و قابل تسامح است». (ابن اثیر، ۱۴۲۰ق: ۱۲/۲)

برای نمونه می توان به این آیه شریفه اشاره کرد: ﴿وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾ (البقره: ۶۵) «و میان خود، آنان را که در روز شنبه از اندازه در گذشتند شناخته اید که به آنها گفتیم بوزینگانی باشید، رانده».

در این آیه شریفه شاهد استعمال افعال ماضی «علمتم، اعتدوا و قلنا» هستیم که حکایت از ماضی بودن سیاق آیات دارد؛ ولی در پایان فعل امر «کونوا» جلب توجه می کند. ابو حیان می گوید: این فعل، ساختار امر از مصدر «کون» است؛ ولی امر در آیه شریفه حقیقی نیست؛ چرا که تبدیل شدن یهودیان مورد خطاب آیه به بوزینه، چیزی نیست که در اختیار آنها باشد و به عبارت دیگر آنها قادر نیستند ماهیت

خود را تغییر داده، به بوزینه مبدل شوند؛ بلکه منظور سرعت به وقوع پیوستن این امر بعد از تحقق اراده الهی است، (ابوحیان، ۱۴۲۰ق: ۱/ ۳۹۷) یعنی شبیه به این آیه ﴿إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ (النحل: ۴۰) چنانچه این فعل نیز به صورت ماضی «جعلناهم قرده خاسئين» به کار می‌رفت، این نکته معنایی قابل انتقال نبود.

سیوطی فعل امر را در این آیه شریفه دارای معنای مجازی تسخیر یا تذلیل دانسته است، یعنی انتقال حال آنان با صیغه امر بیان شده که دلالت آن بر اهانت نسبت ایشان بسیار خاص و ویژه است. (سیوطی، ۱۳۹۴: ۳/ ۲۵۸)

﴿الْمُ تَرَّ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ...﴾ (البقره: ۲۴۳) «آیا در (کار) کسانی ننگریسته‌ای که از بیم مرگ از سرزمین خود بیرون رفتند و آنان هزاران کس بودند و خداوند به آنان فرمود: بمیرید سپس آنان را زنده کرد...»

این آیه شریفه در صدد اخبار از واقعه‌ای است که در گذشته اتفاق افتاده است و بر همین اساس طبق مقتضای ظاهر آیه می‌بایست عبارت «فاماتهم الله ثم احياهم» استعمال می‌شد؛ اما فعل امر به جای فعل ماضی نشسته است. زمخشری در این باره می‌گوید: این عبارت بر این امر دلالت دارد که این گروه همانند یک انسان که به مشیت الهی از دنیا می‌رود، مردند؛ در حالی که چنین مرگی غیر عادی است. گویی آنها به چیزی امر شده و بدون هیچ استنکاف و توقفی اطاعت امر نمودند. (زمخشری، ۱۴۰۷: ۱/ ۲۹۰)

علامه در تحلیل این تعبیر می‌گوید: استفاده از فعل امر در دلالت بر نفوذ امر و غلبه امر پروردگار، قوی‌تر است. چرا که همانگونه که در امور تشریحی استفاده از اخبار

به جای انشاء از تأکید بیشتری برخوردار است، در تکوینیات نیز، تعبیر به انشاء قوی‌تر از تعبیر به اخبار است. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ۲/۲۷۹)

۶. عدول از فعل مضارع به امر

ابن اثیر در خصوص جایگزینی فعل امر به جای فعل مضارع می‌گوید: «انتقال از صیغه مضارع به صیغه امر، تنها به منظور توسعه در اسلوب کلام نبوده، بلکه هدف تعظیم و بزرگداشت فعلی است که با هیئت مضارع بیان شده و در نقطه مقابل، برجسته کردن بی‌اهمیتی فعل، با هیئت امر است». (ابن اثیر، ۱۴۲۰ق: ۲/۱۱) ﴿قَالُوا يَا هُوْدُ مَا جِئْنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ. إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَ أَشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ﴾ (هود: ۵۳ و ۵۴) «گفتند: ای هود! برهانی برای ما نیاورده‌ای و ما با سخن تو از خدایانمان دست نمی‌کشیم و ما به تو ایمان نمی‌آوریم. ما جز این نمی‌گوییم که یکی از خدایان ما به تو آسیبی رسانده است؛ گفت: من خداوند را گواه می‌گیرم و (شما نیز) گواه باشید که من از شرکی که در برابر او می‌ورزید، بیزارم...»

در این آیه شریفه در مقام بیان مقابله حضرت هود با قومش که او را تکذیب کرده و اتهام نقصان عقل به او زده بودند، با فعل مضارع از شاهد بودن خداوند نسبت به برائت وی از شرک گزارش داده شده؛ ولی در مورد شاهد بودن قومش، بر خلاف مقتضای ظاهر آیه، به جای فعل «اشهدکم» از فعل امر «اشهدوا» استفاده شده است. زمخشری در تحلیل این تفاوت در تعبیر می‌گوید: شهادت خداوند نسبت به برائت ایشان از شرک، شهادت صحیح و ثابت و نشان تثبیت توحید و تحکیم پیمان الهی ایشان است؛ ولی شاهد گرفتن قومش بر این امر، واقعی نبوده، به جهت خوار شمردن آیین بت پرستی ایشان است و بر بی‌اهمیتی نسبت به ایشان دلالت

دارد، از این رو به جهت تفاوت گذاشتن بین این دو شهادت، از هیئت مضارع به امر عدول شده است. (زمخشری، ۱۴۰۷ق: ۲/۴۰۲-۴۰۳)

در نهایت می‌توان گفت قرآن حکیم با تغییر و جابه‌جایی در زمان افعال، به تغییر درک ما از برخی مفاهیم و پدیده‌ها، پرداخته و در پی القای اغراضی چون رهاسازی انسان از قید زمان و تصویرسازی ملموس و محسوس - به ویژه از قیامت و حوادث آن است به‌گونه‌ای که انسان را به نزدیک بودن آن متنبه سازد. قرآن زمان‌های مختلف را به‌صورتی زیبا در هم می‌آمیزد و از این رهگذر، صحنه‌هایی آکنده از جلوه‌های شگفت را در معرض دید همگان قرار می‌دهد.

نتیجه‌گیری

توجه به نکات بلاغی، اهمیت ویژه‌ای در فهم دقیق قرآن داشته و ره آورد آن پی بردن به پاره‌ای از لطایف معنایی است که برجسته‌سازی آن مورد عنایت متکلم بلیغ بوده است. در این نوشتار افعالی از قرآن که از نظر زمان مغایر با سیاق، استعمال شده‌اند، بررسی و ارزیابی شدند. این بررسی‌ها به این نتیجه منتهی شد که برای تحلیل زمان افعال استعمال شده در یک متن، به دو امر باید توجه کرد: ۱. زمان صرفی که صیغه فعل، جدای از سیاق افاده می‌کند. ۲. زمان سیاقی که فعل در سیاق به آن دلالت داشته و به واسطه آن می‌توان به مراد متکلم دست یافت.

اما اینکه چرا برای اخبار از آینده از فعلی استفاده شده است که از لحاظ ساختار صرفی، ماضی است، تأکید بر قطعیت و حتمیت وقوع فعل است که همان نکته برجسته مورد نظر است. یعنی این فعلی که قرار است در آینده محقق شود، از لحاظ قطعیت، همچون فعلی است که در گذشته اتفاق افتاده و نمی‌توان نسبت به وقوع آن تردید داشت. به کارگیری این اسلوب در وقایع مربوط به قیامت، بسیار

فراگیر است که نشان دهنده اهتمام قرآن نسبت به امر معاد، به جهت آثار تربیتی آن است.

در ادامه، به شش حالت از حالات جانیشینی افعال، یعنی استفاده از افعال مغایر با سیاق، در آیات قرآن پرداخته شد که نمونه مذکور، اولین حالت، یعنی جانیشینی فعل ماضی به جای مضارع بود. دومین حالت، جایگزینی فعل مضارع به جای فعل ماضی است. نکته بلاغی این جایگزینی، عمدتاً تصویر سازی وقایع گذشته در ذهن شنونده است، به گونه‌ای که به مخاطب، این توان را می‌بخشد که با استفاده از قوه خیال، حوادث طبیعی را که در حقیقت آیات الهی هستند، مجسم کرده، از این طریق متوجه عظمت پروردگار شود؛ یا سوار بر مرکب خیال شده و سفری به گذشته‌های دور کرده و از احوال امتهای پیشین مطلع گردد.

سومین حالت، استعمال فعل مضارع در مقام انشاء است. در مورد این نحوه کاربرد فعل مضارع، به اهداف بلاغی متنوعی از جمله رعایت ادب و تواضع در بیان خواسته، قرار دادن مخاطب در محذورات اخلاقی و در واقع وادار کردن او به انجام کار با لطافت خاص و مبالغه در طلب انجام کار، اشاره شد. چهارمین حالت جایگزینی، استفاده از فعل ماضی در مقام انشاء است. در مورد این نحوه از کاربرد فعل ماضی، به اهدافی همچون فال نیک زدن، ابراز میل و رغبت در وقوع مقصود و معنای نفرین اشاره شد.

حالت پنجم جایگزینی، عدول از فعل ماضی به فعل امر است که هدف از آن برجسته سازی فعلی است که با هیئت امری بیان شده است. ششمین حالت، عدول از فعل مضارع به فعل امر است که با هدف تعظیم و تفخیم فعلی که به شکل مضارع بیان شده و در نقطه مقابل، بی اهمیتی فعل با ساختار امر، صورت می‌پذیرد.

منابع:

الف) کتابها

۱. قرآن کریم، ترجمه علی گرامرودی، تهران، انتشارات قدیانی، دوم، ۱۳۸۴.
۲. ابن اثیر، ضیاء الدین، المثل السائر فی الادب و الکاتب، به کوشش محمد محیی‌الدین، بیروت، المكتبة العصریه، اول، ۱۴۲۰ق.
۳. ابن عاشور، محمدبن طاهر، التحریر و التویر، بیروت، مؤسسه التاریخ، اول، بی‌تا.
۴. ابن جنی، ابوالفتح عثمان، الخصائص. مصر: الهیئه المصریه العامه للکتب. چهارم، بی‌تا.
۵. ابوحيان، محمد بن یوسف، البحرالمحیط فی التفسیر. بیروت، دارالفکر، اول، ۱۴۲۰ق.
۶. بیضاوی، عبدالله بن عمر، انوار التنزیل و اسرار التأویل، بیروت، دار احیاء التراث العربی، اول، ۱۴۱۸ق.
۷. تفتازانی، سعد الدین مسعود بن عمر، المطول، لبنان، دارالکتاب العلمیه، اول، ۱۴۲۲ق.
۸. تهانوی، محمدعلی(اعلی)، کشف اصطلاحات الفنون و العلوم، به کوشش علی دحروج، بیروت، لبنان ناشرون، اول، ۱۹۹۶م.
۹. جرجانی، علی بن محمد، التعریفات، بیروت، دارالکتاب العلمیه، اول، ۱۴۰۳ق.
۱۰. زمخشری، محمود، الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل، بیروت، دارالکتاب العربی، سوم، ۱۴۰۷ق.
۱۱. سکاکی، یوسف بن ابی بکر، مفتاح العلوم، بیروت، دارالکتاب العلمیه، دوم، ۱۴۰۷ق.
۱۲. سیبویه، عمر بن عثمان، الکتاب، به کوشش عبدالسلام محمد هارون. قاهره، المكتبة الخانجی، سوم، ۱۴۰۸ق.
۱۳. سیوطی، محلی، جلال الدین، تفسیر الجلالین، به کوشش عبد الرحمن بن ابی بکر، بیروت، مؤسسه النور للمطبوعات. اول، ۱۴۱۶ق.
۱۴. سیوطی، جلال الدین، الاتقان فی علوم القرآن، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر، الهیئه المصریه العامه للکتب. اول، ۱۳۹۴ق.
۱۵. سیوطی، جلال الدین، همع الهوامع فی شرح جمع الجوامع، به کوشش عبدالحمید هندای، مصر، المكتبة التوفیقیه. اول، بی‌تا.

۱۶. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن. قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، پنبجم، ۱۴۱۷ق.
۱۷. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، به کوشش محمد جواد بلاغی، تهران، ناصر خسرو، سوم، ۱۳۷۲.
۱۸. غرمان العمری، ظافر، بلاغه القرآن الکریم، قاهره، مکتبه وهبه، اول، ۱۴۲۹ق.
۱۹. فخرالدین رازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب. بیروت، دار احیاء التراث العربی، سوم، ۱۴۲۰ق.
۲۰. هنداوی، عبدالحمید احمد، الاعجاز الصرفی فی القرآن. بی‌جا، عالم الکتب الحدیث، اول، ۱۴۲۹ق.
- ب) مجلات علمی
- خاقانی اصفهانی، رجایی، مهدی، محمد. (۱۳۹۳) «نقش هنجارگریزی وازگانی در کشف لایه-های معنایی قرآن»، پژوهش‌های زبان شناختی قرآن، شماره ۲، سال سوم، ۱۳۹۳.